



گفت: «شاید دیروز که سارا داشته کیک می خورده این خرده کیک از دستش پشت گلدان افتاده».

علی مورچه‌ها را دنبال کرد تا به در ورودی رسید و ذره‌بین به دست مورچه‌ها را دنبال کرد تا به حیاط رسید. مورچه‌ها تکه‌های کیک را داخل لانه شان می‌بردند.

علی باخوشحالی گفت: «آخ جون پیداشون کردم». بعد هم پیش مادرش رفت و تعریف کرد که مورچه‌ها به خاطر تکه کوچک کیک به خانه آمده بودند.

علی از مادرش کمی خرده نان گرفت و به حیاط برد و کنار لانه مورچه‌ها گذاشت.

حالا مورچه‌ها خیلی راحت‌تر غذا به لانه می‌بردند.

غزاله
صفدری



مورچه‌ها کنار هم ایستادند. انگار چیزی به هم می‌گفتند. علی از فکرش خنده‌اش گرفته بود. مورچه‌ها دوباره به راه افتادند. علی هم با ذره‌بین آن‌ها را دنبال می‌کرد تا به گلدان کنار هال رسید. کنار گلدان یه عالمه مورچه دید که روی پشت هرکدام چیزی بود، بعضی مورچه‌ها بارشان حتی از خود مورچه‌ها بزرگ تر بود. علی خندید و گفت: «مورچه‌های وزنه بردار»

مورچه‌ها این طرف و آن طرف می‌رفتند. علی پشت گلدان رانگاه کرد. یک تکه کوچک کیک بود که مورچه‌ها رویش بالا و پایین می‌رفتند.

پس آن‌ها به خاطر این خرده کیک به خانه آمده بودند. آخر کیک

های مامان خیلی

شیرین است و

مورچه‌ها چیزهای شیرین را دوست دارند. علی با خودش